

را نمی‌توان به زندان برد. در شرایطی که حکومت می‌تواند به کشتار وسیع مردم دست بزند و چنین کشتاری می‌تواند مردم را مرعوب سازد، نافرمانی مدنی کارکرد خود را از دست می‌دهد.

۴- نافرمانی مدنی به صورت خالص کمتر دیده می‌شود و معمولاً در کنار شیوه‌های دیگر مبارزه شکل می‌گیرد. و حتی، بر خلاف تصور و اصرار طرفداران مبارزه مسالمت‌آمیز، در بسیاری از مواقع، با شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز همراه می‌گردد. حقیقت این است که نافرمانی مدنی، در مقیاس توده‌ای، در شرایط برانگیختگی مردم می‌تواند شکل بگیرد، و کنترل مردم برانگیخته در مقیاس بزرگ کار دشواری است.

۵- نافرمانی مدنی، ضرورتاً یک شیوه مبارزه رفرمیستی نیست، بلکه می‌تواند در خدمت هدف‌های انقلابی نیز به کار گرفته شود. مثلاً گاندی آن را در خدمت جنبش استقلال طلبی هند به کار گرفت. اما این شیوه مبارزه نمی‌تواند به طور مستقیم و به تنهایی، هر حکومتی را براندازد. حتی استقلال هند را هم نمی‌توان تماماً محصول به کارگیری این شیوه مبارزه دانست. همین نظر را در مورد سقوط حزب - دولت‌های «کمونیستی» در اروپای شرقی نیز می‌توان مطرح کرد. اما همین تجارب نشان می‌دهند که نافرمانی مدنی می‌تواند در حکومت ناپذیر کردن جامعه و فرسوده ساختن دستگاه‌های سرکوب، بسیار کارآمد باشد.

برخوردهای کلیشه‌ای با نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی، در میان بخش بزرگی از فعالان سیاسی ایران، متأسفانه هنوز یکی از موضوعات متعلق به قلمرو ایدئولوژی تلقی می‌شود. در نتیجه، غالباً نه اصلاح طلبان آن را به عنوان شیوه مبارزه کارآمد، پیش می‌کشند و نه رادیکال‌ها. اصلاح طلبان به این دلیل که آن را ناقض شعار «حاکمیت قانون» می‌بینند و می‌ترسند توسل به آن، بازی اصلاح طلبی را به هم بریزد. و رادیکال‌ها به این دلیل که گمان می‌کنند این شیوه مبارزه‌ای است مختص اصلاح طلبان که توسل به آن به معنای عقب نشینی از براندازی جمهوری اسلامی است. اما در این بدبینی دو جانبه، رادیکال‌ها هستند که فرصت‌ها را از دست می‌دهند، مخصوصاً رادیکال‌های چپ. زیرا مطلوب‌ترین شق سرنگونی جمهوری اسلامی، از نظر چپ، قاعدتاً با به میدان آمدن فعال و گسترده مردم و شکل‌گیری تشکل‌ها و نهادهای مستقل آنها امکان‌پذیر است؛ و در شرایط کنونی، نافرمانی مدنی می‌تواند در این سمت‌گیری بسیار راه‌گشا باشد. فعالان چپ باید توجه داشته باشند که برخورد ایدئولوژیک با این شیوه مبارزه که در کوران تجارب گوناگون و شناخته شده در سراسر جهان صیقل یافته، مخصوصاً از نظر مارکسیسم و جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم، کاملاً ناموجه و غیر قابل دفاع است. به چند دلیل:

۱- «فرق مارکسیسم با همه اشکال بدوی سوسیالیسم در این است که جنبش را به هیچ شکل خاصی از مبارزه، متعهد نمی‌سازد؛ متنوع‌ترین اشکال مبارزه را می‌پذیرد؛ آنها را «سرهم بندی نمی‌کند»... مطلقاً با همه طرح‌های انتزاعی و همه نسخه‌های جزمی مخالف است... خواهان برخورد دقیق با مبارزه توده‌ای در حال پیشروی است... بنابراین... قطعاً هیچ شکل مبارزه را نفی نمی‌کند... مارکسیسم... از شیوه عمل توده‌ای یاد می‌گیرد و برای یاد دادن شکل‌های مبارزه ابداع شده در انزوا کتاب خانه‌های «سیستم سازان» به توده‌ها ادعایی ندارد»^(۱۴)

۲- انقلابی‌گری چپ منوط و مشروط به منافع جنبش طبقاتی معطوف به سوسیالیسم است. بنابراین، چپ نمی‌تواند، به طور اصولی، طرفدار ترجیح اشکال قهرآمیز مبارزه بر اشکال مسالمت‌آمیز باشد. در حقیقت چپ معطوف به سوسیالیسم - چون متعهد

به جنبش مستقل و آگاهانه توده‌های زحمتکش است و سازمان‌یابی و سنگربندی آنها را در دراز مدت تعیین کننده می‌داند - همه جا و همیشه نمی‌تواند به شیوه‌های قهرآمیز روی بیاورد.^(۱۵) برخلاف تصور رایج در میان بعضی از فعالان چپ ما، اشکال و شیوه‌های مبارزه زحمتکشان به طور عام و کارگران به طور خاص، غالباً مسالمت‌آمیز است، نه قهرآمیز. مثلاً اعتصاب یا راه‌پیمایی کارگری را در نظر بگیرید: تردیدی نیست که اینها اشکال قهرآمیز مبارزه نیستند. حتی اشغال کارخانه، حداکثر، نوعی نافرمانی مدنی است. یا در اعتصاب عمومی و سراسری ضرورتاً چیز قهرآمیزی وجود ندارد. یا تحریم انتخابات را در نظر بگیرید که شکلی از مقاومت منفی است.

۳- در نافرمانی مدنی، به عنوان یک شیوه مبارزه، هیچ چیز سازش‌کارانه‌ای وجود ندارد؛ برعکس، این یک شیوه مبارزه تهاجمی است؛ رو در روی مستقیم با اقتدار دولتی است، برای شکستن (یا ضربه زدن به) اعتبار آن؛ و در یک کلام، نوعی شورش است. البته این شیوه مبارزه - همان طور که گفتیم - معمولاً به تنهایی نمی‌تواند حکومتی را سرنگون کند. اما این، ضرورتاً، ناشی از خصلت مسالمت‌آمیز آن نیست. مگر هر شیوه قهرآمیز مبارزه، می‌تواند به تنهایی، حکومت را براندازد؟ مثلاً آیا مبارزه چریکی، به تنهایی می‌تواند حکومت را سرنگون کند؟ پاسخ منفی است. تصادفاً مبارزه چریکی و نافرمانی مدنی، علی‌رغم تفاوت‌های آشکارشان، شباهت‌هایی با هم دارند. در مقابله با دیکتاتوری، وظیفه اصلی هر دو شیوه مبارزه، خنثی کردن برتری مطلق نیروی دیکتاتوری بر نیروی مردم است. اگر مبارزه چریکی می‌کوشد با متمرکز کردن نیروی شورش در نقطه‌های ضعف (زمانی و مکانی) نیروی دیکتاتوری، در برتری استراتژیک آن در کل خط رویارویی، گسست ایجاد کند؛ نافرمانی مدنی می‌خواهد با استفاده از برتری کمی نیروی مردم در کل خط رویارویی، برتری سازمانی و تکنیکی و فشرده‌گی اراده نیروی سرکوب را تضعیف کند. مبارزه چریکی می‌کوشد با اجتناب از رویارویی‌های بزرگ و از طریق تمرکز روی درگیری‌های کوچک در نقطه‌های گزین شده، گسترش یابد؛ در حالی که نافرمانی مدنی می‌کوشد خط رویارویی را گسترده‌تر سازد تا محدودیت قدرت سرکوب دیکتاتوری را هم به مردم و هم به خود نیروهای دیکتاتوری نشان بدهد. هدف هر دو شیوه مبارزه، حکومت ناپذیر کردن جامعه است و هیچ یک از این دو شیوه، مستقیماً و به تنهایی، براندازی دیکتاتوری را در دستور قرار نمی‌دهند، بلکه با دامن زدن به بحران کنترل، آن را تدارک می‌بینند.

چرا نافرمانی مدنی اکنون می‌تواند کارآمد باشد؟

در شرایط کنونی ایران، نافرمانی مدنی می‌تواند به عنوان یک شیوه مبارزه توده‌ای علیه جمهوری اسلامی به کار گرفته شود و در فرسوده ساختن قدرت سرکوب آن بسیار کارآمد باشد، به چند دلیل:

۱- اکنون نظام ولایت فقیه در بحران مشروعیت عمیقی فرو رفته است. با حوادث چهار سال گذشته، تردیدی نمانده است که اکثریت خردکننده مردم ایران از ولایت فقیه به جان آمده‌اند و خواست رهایی از چنگال آن و حتی کنار زدن هر نوع دولت مذهبی، به مهم‌ترین نقطه هم‌رایی اکثریت قاطع مردم تبدیل شده است. بحران مشروعیت چنان عمق و دامنه‌ای پیدا کرده است که حتی دستگاه ولایت نیز عملاً به آن تن داده است و بیرون رفتن از آن را ناممکن می‌داند. به همین دلیل هم است که مخالفت با اصل جمهوریت را به نحوی بی‌سابقه صراحت داده و به تفسیر رسمی خود از قانون اساسی - حتی در سطح نظری - تبدیل کرده است. اما این کار دستگاه ولایت، بزرگ‌ترین گسست در ایدئولوژی رسمی جمهوری اسلامی را - که خود را برآمده از